مرور / برنامه «ماه‌عسل» هنوز خبرساز است

■ **ماه رمضان سال ۹۲:** معصومه ابتکار در فهرست نخستین منتقدان برنامه «ماه‌عسل» قرار می‌گیرد. او با انتشار نامه‌ای با امضای عضو سابق شورای شهر تهران، به بی‌اخلاقی که در این برنامه نسبت به کودکان یتیم رفتار می‌شود، اعتراض می‌کند.

■ **ماه رمضان سال ۹۳:** برنامه «ماه‌عسل» همچنان معترضان و منتقدان خود را دارد، اما مدیران رسانه ملی این برنامه را روی آنتن می‌برند.

■ **ماه رمضان سال ۹۴:** در نخستین روزهای پخش این برنامه، تعداد زیادی از مخاطبین در فضای مجازی به طرز اجرا و انتخاب سوژه‌های این برنامه اعتراض می‌کنند. همزمان روانشناسان و جامعه‌شناسان در نشریات درباره اثرات مخرب اجتماعی این برنامه یادداشت می‌نویسند و سرمایه‌گذار خصوصی این برنامه، سوال مهم رییس کمیسیون اقتصادی مجلس می‌شود. در نهایت احسان علیخانی به این انتقادها پاسخ داد و گفت: «مگر می‌شود خطایی نداشته باشیم؟!

و امروز

رییس کمیته امداد امام خمینی در نامه‌ای به رییس سازمان صدا و سیما از اهتمام این سازمان به ویژه در برنامه «ماه عسل» از ساماندهی مددجویان قدردانی کرد.

بزنگاه

پیوسته در تاریخ ساعتی فرا می‌رسد که در آن، آن‌که جرات کند و بگوید دودوتا چهارتا می‌شود مجازاتش مرگ است. و مساله این نیست که چه پاداش یا مجازاتی در انتظار این استدلال است. مساله این است که بدانیم دو دوتا چهارتا می‌شود، آری یا نه؟ انسان وقتی بخواهد به راستی در دری که نمی‌تواند ببیند شرکت کند، غرق چه ناتوانی عمیقی است.

«کتاب طاعون» آلبر کامو

فلاش‌بک

هلنا: از اینکه داری پیر می‌شی ناراحت نیستی؟

ایزاک: معلومه که نه، همه چیز داره بدتر می‌شه. آدمای بدتر، هوای بدتر، جنگ‌های بدتر و... خوشحالم که دارم می‌میرم.

«فانی و الکساندر» اینگمار برگمن

اعتماد
info@etemadnewspaper.ir

■ **صاحب امتیاز و مدیر مسوول:** الیاس حضرتی
■ **جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری:** بهروز بهزادی
■ **سردبیر:** جواد دلیری
■ **معاون اجرایی:** حجت طهماسبی
■ **مشاور مدیر مسوول:** محمد حضرتی
■ **رییس سازمان آگهی ها:** علی حضرتی
■ **نشانی:** خیابان ستارخان- خیابان کوثر دوم- بن بست مینو
■ **تلفنخانه:** ۶۶۱۲۴۰۲۵-۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ **نمابر:** ۶۶۱۲۴۰۲۱
■ **توزیع:** نشر گستر امروز **تلفن:** ۶۱۹۳۳۰۰۰ ■ **امور مشترکین:** سام **تلفن:** ۸۸۷۴۲۱۴۶
■ **چاپ:** نشر روزتاب **تلفن:** ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.etemadnewspaper.ir

■ **اذان ظهر:** ۱۳/۱۱ ■ **غروب آفتاب:** ۲۰/۱۱ ■ **اذان مغرب:** ۲۰/۳۱ ■ **اذان صبح فردا:** ۴/۳۴ ■ **طلوع آفتاب فردا:** ۶/۱۱

سرگیجه ..... مجید ابهری

درباره اتفاق و وقایعی که فضای مجازی را ناامن می‌کند

لایک‌هایی برای دیده شدن

دیده شدن نیاز اصلی جوانان ما است. بعد از تولد شبکه‌های اجتماعی و گسترش ویروس‌گونه آن در جامعه، نوجوانان و جوان‌های ما فرصت مناسبی برای عرضه خود به دست آوردند. کسانی که تا دیروز به حرف آنها گوش داده نمی‌شد و کمتر جایی دیده می‌شدند، ابزاری به دست آوردند که تولیدات فکری خود را در عرضه ارزیابی دیگران قرار دهند؛ از شعر گرفته تا داستانک و عکس‌های مختلف با مفهومی طنزآلود «همین الان یهویی»، انواع عکس‌ها و مطالب را در این شبکه‌ها به نمایش گذاشته‌اند. شبکه‌های اجتماعی در عوارض و ناهنجاری‌های مختلف محاسن و امتیازی نیز دارند که ایجاد امکان برای جولان فکری و فرهنگی جوانان، برقراری ارتباط رایگان بین آنها، تشکیل گروه‌های مختلف با جنسیت و سلیقه‌های متفاوت، از منافع و امتیازات این شبکه‌های هستند که بزرگ‌ترین نیاز جوانان ما مخصوصا نسل دهه ۷۰ است. فرزندان ما از اینکه در سرتاسر کشور و جهان دوست دارند و مطالب و تصویرهای آنها دیده می‌شود و لایک می‌گیرند، خوشحال و مغرور هستند. آنها هرلایک را به منزله نمره قبولی می‌بینند و به اینجا رسیده‌اند که تعداد لایک‌های دریافتی خود را جزو برتری خود می‌دانند و با آنها به اصطلاح خودشان «کل کل» و عرض اندام می‌کنند.

نیاز دیده شدن، در مسیر دنیای مجازی، برای آنها به راحتی رفع می‌شود و پروبال می‌گیرد و همین است که متوجه خطرات آن نمی‌شوند؛ خطراتی مثل تصاویری یا مطالبی که در ابتدا به سادگی و بدون هیچ هدف از پیش تعیین شده‌ای منتشر می‌شود و کمی بعد با همخوان شدن و دست به دست شدن، در فاصله کوتاهی موفق شده‌اند آسیب‌های اجتماعی نظیر شایعه‌های غیرقابل کنترل، متلاشی شدن خانواده‌ها، الگوبرداری‌های نادرست و... را رقم بزنند. در پرونده اسیدپاشی‌ها شایعه اسیدپاشی در شهرهای دیگر موج وحشت و هراس همگانی ایجاد کرد، در ماجرای تصادف دختر پورشه‌سوار خانواده‌ای داغدار با هزار و یک حرف نادرست و توهین‌آمیز روبه رو شدند و... همه اینها اتفاق‌هایی است که امنیت روانی جامعه را به هم می‌ریزد و باعث می‌شود تا ناهنجاری‌های فرهنگ به جای اصلاح و تغییر، بیشتر و بیشتر عمق پیدا کنند و در جامعه باقی بمانند. در هفته گذشته هم یکی از همین رفتارهای ناهنجار مجازی باعث شد تا کار به وزارت بهداشت برسد و وزیربهداشت و رییس سازمان نظام‌پزشکی به آن واکنش نشان دهند و پرونده‌ای تازه باز شود؛ پرونده‌ای که از سادگی و عدم شناخت جوانانی می‌آید که همین تازگی‌ها در مقطع پزشکی به دانشگاه راه پیدا کردند و سلفی گرفتن با اجساد اتاق تشریح را به عنوان یک ماجرای هیجان‌انگیز و بامزه، در صفحات مجازی خود نشان دادند؛ اتفاقی که باعث شد، احساسات عده‌ای دیگر جریحه‌دار شود و در روزگاری که اعتماد به جامعه پزشکان چندان ساده نیست، مردم از بی‌اعتمادی به نسل آینده پزشکی بگویند که بدون مراعات اخلاق و انسانیت اعضا و جوارح یک انسان دیگر را در صفحات مجازی خود نشان می‌دهند و با آن عکس یادگاری می‌گیرند.

این اتفاق نشان داد که جامعه نوجوان و جوان ما تا چه اندازه نیازمند آشنایی و آگاهی نسبت به رفتارهای مجازی خود هستند و نباید از این نیاز به همین راحتی و سادگی گذشت. سوال اصلی در این اتفاق، رفتارشناسی و پیدا کردن «چرا»هاست و نه دامن زدن به آن و انکار و تقبیح بیش از اندازه. باید بفهمیم که چطور جوان امروزی به مسیری رسیده که حاضر است در آن به خاطر چند لایک بیشتر، دست به چنین رفتاری بزند و برای پرکردن خلئی که این مسیر نادرست را به جوانان نشان داده، آستین بالا بزنیم. در کنار برخورد با عاملان این ماجرا و هر ماجرای دیگر مجازی که اینچنین احساسات جامعه را جریحه‌دار می‌کند باید بازگردیم و دوباره از آغاز به این اتفاق‌ها نگاه کنیم، باید بررسی کنیم که نقش ما در عطش سیراب‌نشده «دیده‌شدن» در میان نوجوانان و جوانان کجا بوده و بدانیم که آن‌طور که این نیاز طلب کرده، نتوانستیم به آن پاسخی مناسب دهیم. باید ببینیم که برای سرگرمی و تخلیه انرژی بی‌نهایت نوجوانی و جوانی چه برنامه‌ریزی‌هایی داشتیم که حالا بزرگ‌ترین تفریح این نسل اینترنت و تکنولوژی است که هم دوست‌داشتنی، هم هیجان‌انگیز و هم بی‌هزینه می‌تواند آنها را ساعت‌ها سرگرم کند و هرخطری را به دامن‌شان بیندازد.

باید بدانیم که چطور فرزندان خود را تربیت کردیم که حتی وقتی با نمرات بالا وارد دانشگاه می‌شوند، صرف یک سرگرمی ساده امنیت روانی یک جامعه را به خطر می‌اندازند و در ناآگاهی یا بی‌توجهی به مسائل انسانی و اخلاقی، خلأهای عاطفی و روانی خود را پر می‌کنند و بدون در نظر گرفتن خطرات قدم برمی‌دارند. در کنار تمام این بایدها، سال‌های سال است که بهترین پیشنهاد جامعه‌شناسان و روانشناسان برای داوطلبان ورود به دانشگاه نادیده گرفته می‌شود؛ پیشنهادی که می‌گوید از ورودی‌های رشته‌های دانشگاه‌ها مصاحبه و گزینش‌هایی درباره دریافت‌های جوانان علاقه‌مند به یک رشته انجام شود تا مخصوصا در رشته‌های پزشکی و انسانی، ورودی‌ها تبدیل به پزشکان، روانپزشکان، روانشناسان و جامعه‌شناسانی نشوند که به صرف نمره بالا یا ارزش اجتماعی یک رشته به آن ورود کرده‌اند و هیچ ذهنیت دیگری ندارند. اگر نسل پزشکی که امروز تعیین می‌شود بداند که در چه مسیر حیاتی قدم برمی‌دارد و فارغ از نمره و ارزش اجتماعی و تضمین آینده، به شغل خود نگاه کند، در آینده نزدیک پزشکانی مردم‌دار و دلسوز خواهیم داشت. تمام این موارد، نکاتی است که ما باید دوباره به آنها نگاه کنیم و از خودمان بپرسیم؛ چطور این نسل امروز را تربیت کرده‌ایم؟!

تیتر مصور / ترافیک ..... محسن ظریفیان

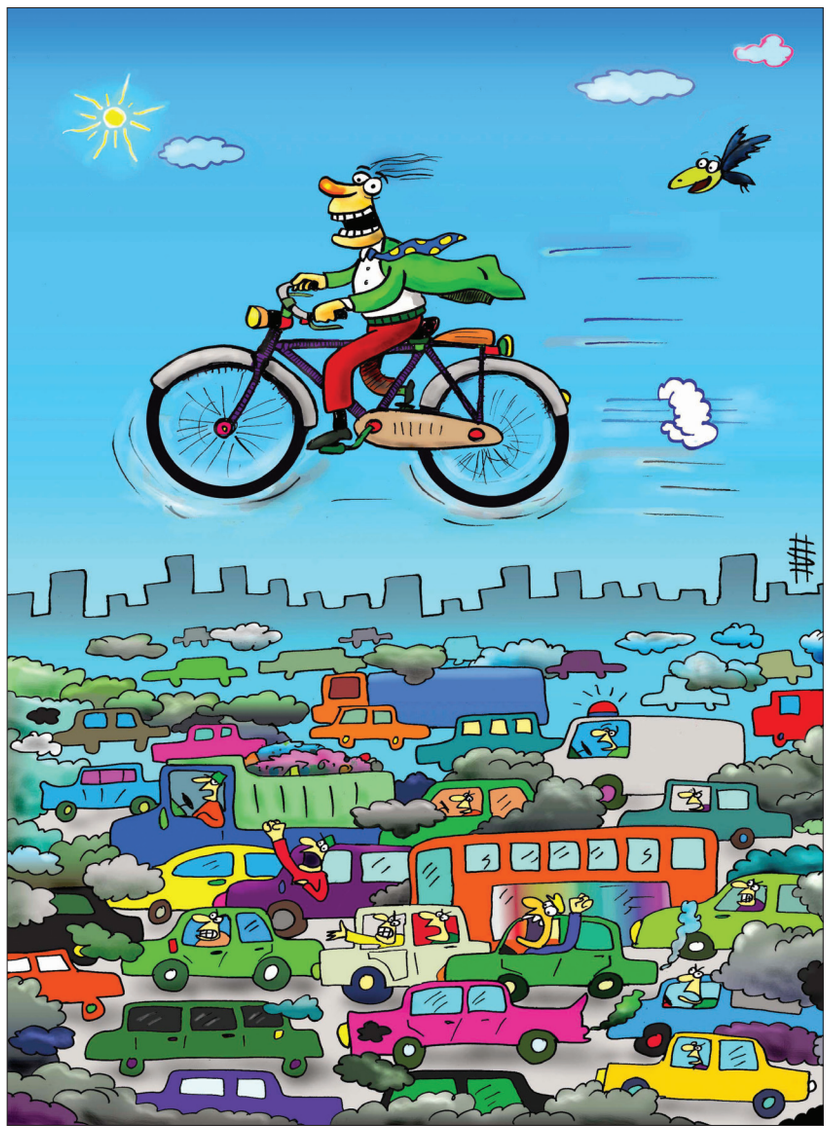

بازخوانی خبر تازه رسیده

آن روی سکه آمارهای رسمی از اختلالات روانی جامعه

ترس از بی‌آبرویی هنوز هم هست

□ **نازنین متین‌نیا** / آمارهای تازه می‌گویند؛ ۲۳ درصد ایرانی‌ها دچار اختلالات روانی هستند. آمارهای قدیمی‌تر هم نشان داده که ۱۲ میلیون بیمار روانی حاد داریم که نیاز به بستری شدن دارند. اوضاع و احوال روحی و روانی بخشی از جامعه با این آمارهای رسمی فعلا همین است؛ همین که آن ۲۳ درصد و ۱۲ میلیون نفر توسط منابع رسمی در وزارت بهداشت و درمان شناخته شدند و به جامعه آماری رسیده‌اند. اما واقعیت این است که بخش مهمی از این آمارها زیر خاکستر قبح بیماری‌های روانی در فرهنگ ما گم شده‌اند و هرچند آمار رسمی موثق و کارشناسی‌شده باشد، نمی‌توانیم مطمئن باشیم که درصدها بالاتر نیست و تعداد آدم‌ها بیشتر. بیماری‌های روانی، هنوز برچسب‌های ناخوشایندی دارد و هنوز در جامعه در حال گذار از سنت و مدرنیته، آدم‌هایی را پیدا می‌کنیم که معتقدند؛ بیشتر از هر روانشناسی از خودشان خبر دارند و احتیاجی به پول دادن و مراجعه به پزشکی که به آنها «اختلال» روانی می‌زند ندارند. حتی آدم‌هایی هستند که از شنیدن جمله‌هایی مثل «بهتر است به پیش مشاور بروی» و جمله‌هایی از این دست، عصبانی می‌شوند و پرخاشگری، انکار و تمام مکانیسم‌های دفاعی نادرست را استفاده می‌کنند تا ثابت کنند که حال‌شان خیلی هم خوب است و نیازی به مراجعه به متخصص اعصاب و روان ندارند. از اینها بدتر یک دسته دیگر است؛ دسته آدم‌هایی که می‌نشینند پای برنامه‌های روانشناسی شبکه‌های ماهواره‌ای و خانم دکترهایی که معمولا با لحنی آرام و «عزیزم عزیزم» گفتن می‌خواهند از آن‌ور مرزها و خطوط ماهواره‌ای بیماری‌هایی مثل افسردگی حاد را درمان کنند یا میان زوجی که اختلاف افتاده صلح برپا کنند. در چنین آشفته بازاری، این آمارهای بی‌پناه منتشر می‌شوند و فقط و فقط هم به دست متخصصان و روزنامه‌نگارهای اجتماعی می‌رسند که خود شرح مفصل داستان را می‌دانند و به توضیح اضافه نیاز ندارند. اما هیچ‌وقت نه مخاطب عامی در متن خبرها به این آمارها دقت می‌کند و نه کسی سرخط را می‌گیرد تا برسد به آنجایی که فرهنگ ایرانی، بیماری روانی را شبیه ویروسی سخت و دردناک و حتی آبروبر می‌داند و مدام در حال انکار آن است؛ انکاری که باعث شده تا در سال‌های اخیر، مردم عادی کوچه و خیابان در درگیری با بحران‌های اجتماعی و اقتصادی، یادشان نباشد که مهم‌ترین فشار همه این جریان‌ها به روح و روان آدمیزاد برمی‌گردد و به همان اندازه که سرماخوردگی ویروس فصلی و همیشگی ایرانی‌هاست، افسردگی و اضطراب هم اضافه شده و می‌شود به این بیماری‌ها به سادگی همان سرماخوردگی نگاه کرد و برای درمانش آستین بالا زد. حالا این‌همه روانشناس و روانپزشک یادداشت بنویسند و گفت‌وگو کنند و خبر دهند؛ تا زمانی که برای شکستن قبح این بیماری‌ها و معرفی ساده آنها به جامعه و پذیرش آنها اقدامی نشود، نه از دست آمارهای رسمی و نه از دست هیچ دلواپسی کاری برنمی‌آید. کاش میان همه این روزهایی که در تقویم نامگذاری می‌شود، یک روزی هم به نام «سلامت روان» رقم بخورد تا مردم به دنبال این نام بروند و آن را بشناسند و دیگر از هیچ انگ روانی نترسند.

کرگدن‌نامه ..... سید علی میرفتاح

آنچنان بد زندگانی، مرده به

لابه‌لای ده‌ها خبر ریز و درشت، چشمم به یک خبر فوق‌العاده مختصر و عادی- خیلی عادی- افتاد: «ملا عمر، رهبر طالبان مرد». آنقدر خبر کوتاه و معمولی است که هیچ واکنشی را در شنونده باعث نمی‌شود. حتی نوشته‌اند که دو سال پیش مرده و دمش را درنیاورده‌اند و حالا پاکستانی‌ها به دفتر اشرف غنی راپورت داده‌اند و... ذهنم رفت به سیزده، چهارده سال پیش که مرد اعور چه پدری از صاحب بچه ملت درآورد و مردم جهان را به چه زحمت و دردسری انداخت. در مورد حاکم ظالم نیمروز سعدی از قول پارسا گفته «خوابش برده به». این ملای بدهیبت بی‌اعصاب هم چیزی در همان مایه‌ها بوده که «آنچنان بد زندگانی مرده به». یادتان هست چه دماری از روزگار افغان‌های بیچاره درآورد. طفلک‌ها آنقدر از این غاشیه زخم خوردند که به افعی امریکا پناه بردند، هرچند چنین غاشیه‌ای را همین افعی فلان فلان شده در آستین پرورش داد. صحبت‌های خانم کلینتون را که شنیده‌اید؟ درباره علم کردن همین جک و جانورهای غریب طالبان و القاعده و داعش؟ چند روز پیش هم عکس و فیلمی منتشر شد که ریگان سرکرده‌های طالبان را به حضور پذیرفته بود و آنها را با جفرسون و آدام و واشنگتن مقایسه کرده بود... آدم‌های توی اتاق کارشان حرف بی‌صاحب می‌زنند، پای کاغذهایی پلید را امضا می‌کنند، ۱۰ هزار کیلومتر آن طرف‌تر تیر و ترکش آن حرف‌ها و آن پیمان‌ها به مردم بیچاره می‌خورد. این افغان‌ها و پاکستانی‌ها هستند که به دردسر می‌افتند و بنده‌های خدا زندگی‌شان تباه می‌شود؛ بچه‌هایشان یتیم می‌شوند، زن‌هایشان بیوه می‌شوند و چند سال بعد هم مسببین چنین اوضاعی در بیچارگی و نکبت می‌میرند و خروارها لعن و نفرین را در جوف کفن به آخرت می‌برند. هیچ معلمی به هیبت و عظمت مرگ نمی‌تواند بی‌اعتباری دنیا را یادآور شود و هیچ کس به اندازه او نمی‌تواند روند فساد و تباهی را تمام کند. اما مگر تمام می‌شوند لاکردارها؟ هر وقت درد یتیمی و بی‌خانمانی و شوهرمردگی و آوارگی و فقر تمام شدند ملاعمر هم می‌میرد و تمام می‌شود. یک آدم یک چشم ۷۰ کیلویی با یک کوره سواد و با پول بن‌لادن و اعتبار امریکایی کی فکر می‌کرد این همه فتنه به پا کند؟ روزی که پدرش، جنین او را روی خشت انداخت، هیچ فکر می‌کرد که معدن شر و فساد یک دهه شود؟ کمترین گناه او اتفاقا کشت و کشتارهایی بود که به راه انداخت وگرنه کاری که او با «اسلام» و «مسلمان»ها کرد صد پله و هزار پله از آن کشت و کشتار پلیدتر بود. حالا مرده‌ریگ آن قسی‌القلب رسیده به ابوبکر بغدادی و رفقای نفرت‌انگیزش. الکی الکی می‌بینید چطور جهانی را به دردسر انداخته‌اند؟ لعنت‌الله علیهم اجمعین. کی باشد خبر مرگ اینها لابه‌لای اخبار صلح و دوستی و آشتی گم شود؟ مرگ حق است و همه می‌میرند. شادی از مرگ دیگران هم بد و زننده است. اما اینها آنقدر بد و زشت زندگی کردند و شیطنت کردند و مردم و دین مردم را آزار دادند که آدم نمی‌تواند از دنیای بدون ملاعمر خوشش نیاید. دنیا بدون داعش هم البته جای قشنگ‌تر و بهتری خواهد بود. همین‌طور دنیای بدون ظلم، بدون ظالم، بدون خونریز، بدون جابر.

در حوالی ادبیات ..... اسدالله امرایی

روایت جنون

«اما در همین لحظه، حس یلگی و شناوری وجودش را پساوید و آشنباخ با وحشتی نامعقول چشم باز کرد و دریافت که بدنه سنگین و تیره کشتی از دیواره اسکله و کشتی به تلاطم درمی‌آمدند. کشتی پس از تقلایی ناشیانه، دماغه را رو به پهنه دریا داد. آشنباخ به کنار اتاقک سکانداری رفت. مرد قوزی در اینجا صندلی‌ای راحتی برایش باز کرد و میهمانداری کهنه و آلوده لباس جویای اوامرش شد. آسمان گرفته بود و باد، نمور. بندر و جزیره در پشت سر به‌جا ماندند. طولی نکشید که در این چشم‌انداز مه‌آلود هرآنچه خشکی بود محو شد. خاکستر زغال‌سنگ، سیراب از نم، به روی عرشه نمناک فرومی‌نشست که صفحه تازه‌شسته‌اش سر خشک‌شدن نداشت. پس از ساعتی، سقفی از کتان زدند، زیرا باران گرفته بود.» مرگ در ونیز از آثار مطرح و مهم توماس مان، نویسنده بزرگ آلمانی است که محمود حدادی ترجمه کرده و نشر افق آن را به بازار کتاب عرضه کرده است. مرگ در ونیز رمان کوتاهی است که براساس آن فیلمی هم به کارگردانی لوکینو ویسکونتی ایتالیایی ساخته شده که از فیلم‌های مطرح تاریخ سینماست. مرگ در ونیز داستانی زنده، تمثیلی و تکان‌دهنده است. این اثر گرچه در نگاه اول، فقط یک سرنوشت را روایت می‌کند، گوشه‌ای از کژتابی‌های جامعه اروپایی را در سرآغاز قرن بیستم، قرن جنگ و انحطاط نیز به تصویر می‌کشد. همچنین شهر ونیز را در چهارسویی میان آسیا، اروپا، گذشته و اکنون، به آینه تمام‌نمای یک دوران بدل می‌کند. حسن ترجمه‌هایی که فقط ترجمه نیست و دانش مترجم که استاد ادبیات آلمانی است به کمک خواننده می‌آید ارایه جامع‌تر اثر است. در نسخه حاضر دونقد نیز درباره این رمان آمده است؛ یکی به قلم هاینریش مان برادر توماس مان است با عنوان آشنباخ در ونیز و مقاله دیگری به قلم ارهارد بار، با عنوان نقد شرق‌گرایی استعماری در مرگ در ونیز. شخصیت اصلی رمان نویسنده‌ای به نام گوستاو آشنباخ است. توماس مان، برنده جایزه نوبل سال ۱۹۲۹، در سال ۱۸۷۵ در آلمان به دنیا آمد و در سال ۱۹۵۵ درگذشت. ذکر یک نکته هم ضرورت دارد؛ نشر افق با عقد قرارداد با ناشر اصلی کتاب، امتیاز انتشار ترجمه فارسی کتاب را خریداری کرده است، کاری که در سطح جهان به نشر ایران اعتبار می‌بخشد. محمود حدادی که آثار زیادی را از زبان آلمانی ترجمه کرده ما را با ادبیات این خطه از اروپا آشنا کرده که در میان ایرانیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. هزار توی خاطره‌نگاری‌ها در نقد زندگی و زمانه به قلم فردریش دورنمات اثر دیگری است که محمود حدادی ترجمه کرده و انتشارات نیلوفر ناشر آن است. رنج‌های ورتر جوان نوشته یوهان ولفگانگ فون گوته، میشاییل کلهاس اثر هاینریش فون کلایست، سروانتس نوشته برونو فرانک، زیردست اثر هاینریش مان و در ستایش بی‌سوادی مجموعه چهار مقاله نوشته هانس ماگنوس انسنس‌برگر از نویسندگان و شاعران مطرح از دیگر آثاری است که محمود حدادی ترجمه کرده و نشر ماهی ناشر آنهاست. مجموعه داستان از نگاه جنون شامل داستان‌هایی از نویسندگان آلمانی است که در دوره‌ای از عمر خود به جنون مبتلا شده‌اند و آثاری که از آنها انتخاب بازتاب رنج‌های روحی ایشان است. فرانتس ورفل، ولفگانگ هیلدس هایمر، ولف دیتریش اشتوره، هاینریش مان، آلفرد دبلین، روبرت والزر، لودویگ تیک، فرانتس کافکا، مارتین والزر، پتر بیکسل و دیگران است. این مجموعه را نشر نیلوفر منتشر کرده.

خارج از قاعده ..... عبدالجبار کاکایی

خنده‌های دیروز و امروز

سال جنگ صبح علی الطلوع به مرز رسیدیم، با حدود ۳۰ نفر، نمی‌دانستیم جنگ واقعی چگونه است! از تلویزیون دیده بودیم اما از نزدیک نه. فرمانده آمد وپیاپی قربان صدقه‌مان رفت که سربازان اسلام شده‌بودیم، بعد هم تقسیم بر سه شدیم، ما ۱۰ نفر به قرارگاهی در حاشیه شهر مهران رفتیم. منزل ویران آواره‌ای که نمی‌دانستیم، کجا گم وگور شده‌بود. یکی گفت: «برو از ستاد یخ بیار که بخوریم». پیاده رفتم و در برگشت دور میدان اصلی شهر بودم که صدای خفه‌ای شنیدم، به خودم گفتم لابد دور است. هنوز فکر از سرم نگذشته بود که صدای سوت ممتدی آمد، گفتم لابد نزدیک است و ناگهان گروهپ دیگری شنیدم. گلوله توپ درست خورد طرف چپ میدانی که من طرف راستش بودم، نفهمیدم، دراز کشیدم، یا زمین خوردم... اما خاک و شاخه، شکسته روی سرم تلنبار شد و گوشم زنگ می‌زد و دستم می‌لرزید. دوان دوان در رفتم. سمت قرارگاه بچه‌ها آمدند استقبالم. صامت شده بودند. انگار لال‌خوانی می‌کردند، فقط از خنده‌ها فهمیدم خوشحالند که هنوز هستم... همان‌ها که الان ناراحتم که نیستند. دیروز که خیابان بودم و لبخندهای امیدوار مردم را می‌دیدم، یاد لبخندهای آنها افتادم؛ همین‌جوری ناگهانی، یک‌هویی.

تاکسی‌نوشت ..... سروش صحت

حواس‌مان باشد

مردی که عقب تاکسی کنار من نشسته بود و داشت توی سررسیدش چیزی یادداشت می‌کرد، سررسیدش را بست و گفت: «هرچی می‌دوییم، بازم عقبیم.» کسی جوابی نداد. مرد دوباره خودش گفت: «همش داریم می‌دوییم، بازم هیچی.» زنی که جلوی تاکسی نشسته بود، گفت: «خوش به حالتون.» مرد پرسید: «چرا؟» زن گفت: «پسر من شش سالشه ولی نمی‌تونه بدووه... هر کاری می‌کنیم نمی‌تونه.» دیگر هیچ کدام حرف نزدیم. به زن نگاه کردم، جوان بود...

نشست روز

آیا مشروطه هنوز مساله ماست؟

شرح: منصوره اتحادیه و حسین آبادیان روز شنبه به کافه گالری آرت‌مان می‌روند تا در آستانه صد و نهمین سالگرد مشروطه درباره این سوال مهم: «آیا مشروطه هنوز مساله ما است؟» صحبت کنند؛ برنامه‌ای که در سلسله نشست‌های موسسه فرهنگی آرت‌مان است و قرار است از این به بعد دنبال شود تا برای سوال‌های مهم، جواب‌های درست و سرراست پیدا کند. اگر اهل کافه‌نشینی و همین‌طور حضور در بحث‌های مهم و شنیدن نظرات متخصصانی مثل اتحادیه و آبادیان هستید، روز شنبه ساعت ۱۹ به خیابان کریمخان، خیابان ایرانشهر، خیابان کلانتری، پلاک ۴۸ بروید.

گالری روز

یادبود محمدعلی ترقی‌جاه

شرح: فردا بعدازظهر و در گالری شکوه نمایشگاهی از آثار محمدعلی ترقی‌جاه افتتاح می‌شود؛ نمایشگاهی که از پنجمین سال درگذشت این هنرمند نقاش می‌گوید و آثار متفاوت و خاصش. بهنوش فروتن، مدیر گالری شکوه درباره این نمایشگاه توضیح داده: «این نمایشگاه حدود ۶۰ نقاشی استاد را در برمی گیرد که گزیده‌ای از چند دهه تلاش هنرمندانه ایشان است؛ آثاری که بخشی از بینش هنری و نیز نگاه زیبایی شناسی او را بازتاب می‌دهد. زنده‌یاد ترقی‌جاه هنرمندی برآمده از متن مردم بود که با پیوند دادن عناصری بومی و تکنیک های مدرن، فضای خاص خود پدید آورد». گالری شکوه در فرمانیه، بلوار اندرزگو، خیابان سلیمی شمالی، کوچه امیرنوری پلاک ۱۹ است.

عکس نوشت

سیاستمداران خارجی راه و رسم تازه‌ای یاد گرفته‌اند؛ صمیمیت با مردم عادی کوچه و خیابان و نمایش این صمیمیت در دیدارهای مختلف با سلفی گرفتن. حالا نخست‌وزیر انگلیس هم با آن فرهنگ به‌شدت جدی و رسمی انگلیسی‌ها به جمع این سیاستمداران صمیمی پیوسته و در سفرش به اندونزی و بعد از دیدار از یک مسجد در جاکارتا با شهروندان اندونزی سلفی گرفته است.

عکس: عصر ایران